

دانشگاه: ترقی علمی با آسانسور ویژه!

نوشته دکتر سید محمدعلی سجادیه

مقاله «دانشگاه مادری که به دانشگاه دختر بدل شد» تصادفاً همزمان با تغییرات و انتصابات تازه در دانشگاه تهران و دانشگاه علوم پزشکی منتشر شد. بدیهی است نگارش این مقاله ارتباطی به عزل و نصب اشخاص نداشته و آن مقاله صرفاً بر مبنای علاقه به دانشگاهها و مؤسسات آموزشی و توجه به واقعیات موجود نگاشته شده بود. بهر حال ادب ایجاد می‌کند که به رؤسای جدید دانشگاهها تبریک و تهنیت بگوئیم و از آنها بخواهیم به این اوضاع آشفته سر و سامانی بخشند. هرگاه چنین کنند دعای ملتی را بدرقه راه خود خواهند داشت و اگر جز این باشد

تا زمانی که بر قلم بند و زنجیر افکنده نشود، نویسندگان از نوشتن واقعیات حذر نخواهند کرد. در اینجا به بیانات جناب دکتر معین وزیر محترم فرهنگ و آموزش عالی که خود متخصص اطفال و ایمنی‌شناسی کودکان هم هست استناد می‌کنیم که به اهمیت تجربه و دانش پیش‌کسوتان و استفاده از اساتید خبره اشاره کرده و گفت: دانش‌پازنشستگی ندارد. درست در همین زمان شماری از اساتید دانشگاه علوم پزشکی بازنشسته شدند تا مضمون ضرب‌المثل یک بام و دو هوا مصداق یابد. این امر نشان داد که بهتر است سیاست واحدی در دانشگاهها در مورد بازنشستگان و افراد خبره اجرا گردد و به نوعی از آنها هم استفاده شود. نیز امیدست همانطور که آلمان شرقی و غربی به هم پیوستند دانشگاه مادر و دانشگاه علوم پزشکی نیز بار دیگر وحدت یابند.

جناب دکتر معین خود پزشک است و لذا گمان می‌رود این ضرورت را کاملاً درک کند. با این امید، در این مقاله برخی دیگر از ناپسامانیهای کنونی دانشگاه مادر را بررسی می‌کنیم.

□ □ □

مقاله «دانشگاه مادری که دانشگاه دختر شد» - شماره ۷۹ همین ماهنامه واکنشهای وسیعی را برانگیخت که عمده آن از سوی دانشگاهیان بود. این افراد، بویژه کسانی که به دانشگاه تهران دلبستگی واقعی دارند از اینکه این دانشگاه هنوز در حد نام و قواره خود نیست رنج می‌برند و خوشبختانه توجه داشته و دارند که این مقاله از روی صداقت و علاقه نوشته شده بود و نه با قصد تخطئه. یکی با زبانی طنزگونه و نیمه شوخی اشاره کرد که اگر برای دانشگاه واژه صیغه‌ای را ذکر می‌کردی بهتر از واژه دانشگاه دختر بود، دیگری از دانشیاران فعال دانشگاه علوم پزشکی به نکته ظریفی اشاره کرد و گفت بهتر است گاف را در دانشگاه بحرف کاف بدل کرد زیرا این سازمان (دانشگاه) است نه دانشگاه. من عقیده‌ام او را ندارم و معتقدم در سطوح بسیاری، دانشگاه تهران و حتی مؤسسات تازه با و غیرانتفاعی اثرات مفید اجتماعی دارند (اما واقعاً برای خیلی از افراد که از مواهب گوناگون (ارتقاء- بورس علمی- جایگاه بایسته- فرصت مطالعاتی و...) محروم مانده‌اند و وسایل

تکنیکی جدید از دسترس آنها بدور نگهداشته می‌شود، جمله آن آقای دکتر بدون مصداق نیست و شاید بی‌مناسبت نباشد که کلمه (دانشگاه) بکار برود. باز از قضای روزگار خود وزارتخانه بهداشت - درمان و آموزش پزشکی و ریاست اسبق دانشگاه بخشنامه‌ای برای هیأت علمی صادر کرده و اخطار داده که ممکن است شمار زیادی از اعضای هیأت علمی حتی با ۲۰ سال سابقه و بالاتر بازنشسته (واژه محترمانه اخراج) شوند، زیرا رکود علمی دارند. توجه کنیم ملاک رکود علمی ترفیعات و انتصابات خود دانشگاه است که جای نقد بسیار دارد. قرائن بسیاری در دست است که این ضوابط درست نیست، مسئولیتهای اجرائی که به اشخاص بخصوص، و بقولی نور چشمی سپرده می‌شود سهم زیادی در ارتقاء علمی دارد و در نتیجه یک نفر با یک مسئولیت اجرائی بوسیله انتصاب، آنهم طی یک نامه (از نوع فدایت شوم!) به سی-چهل امتیاز دسترسی می‌یابد در حالیکه اگر استادی فرضاً نظریه‌ای مشابه نظریه نسبیّت انشتین را برای بار اول مطرح کند و با مخالفت و نقد رقا و همکاران دیگر روبرو نشود (که محال است) تازه به او بین ۷ - ۳ امتیاز می‌دهند. باید دانست که هیأت ممیژه درین مورد هم دلبخواهی عمل می‌کند؛ مثلاً مقالات چاپ شده و یا کتابهای بعضی افراد اصلاً مورد قبول قرار نمی‌گیرد و به آنها نمره داده نمی‌شود، در حالی که بعضی افراد با چنان ضرب الاجلی ارتقاء می‌یابند که مایه حیرت می‌شود (شنیده شد که قبل از نقل و انتقالات جدید چنین اتفاقی تکرار شده و عده‌ای برای اینکه مبادا در نقل و انتقالات جدید بی‌کلاه بمانند دست به عمل شدند و بالاخره با آسانسور ویژه بالا رفتند!)

بحث ما کلمه دانشگاه و دانش گاه بود. با کمال احترام بعرض مسئولین می‌رسانم که اگر بعضی از افراد هیأت علمی احیاناً دچار رکود علمی شده باشند اولاً داستان آن نیست که پنداشته‌اند، زیرا این افراد کوله‌باری از تجربه و کارکرد دارند که بسیاری از افراد تازه‌کار و حتی دانشمندان در سطح بین‌المللی فاقد آن تجربه و کارکرد، آنهم در سطح ایران و همین سازمانها هستند. لذا جای تأسف است که در سطح وزارت یا ریاست دانشگاه درست مثل افراد بی‌تجربه و دانشجویمان تازه‌کار و (زود قضاوت

کننده) فکر می‌شود (البته متأسفانه این روند سالهاست ادامه دارد و در رژیم گذشته هم رواج داشت) نکته دوم اینکه آیا دانشگاه برای همه افراد هیأت علمی خود امکانات علمی و آموزشی و افزایش علم فراهم کرده است؟ دانشگاهی که بورسیه و فرصت مطالعاتی و تحقیقاتی آن سهم عده بخصوصی می‌شود و امکانات تکنیکی در خدمت گروه خاصی قرار می‌گیرد و تقسیم در بخشهای تخصصی و یا تکنیکی تابع اراده و نظر گروه بخصوصی است، آیا این حرفها را دارد؟ راست و حسینی بگویند می‌خواهیم عده‌ای نورچشمی را بیاوریم و از شر عده‌ای خلاص شویم. اما اگر دلتان برای علم و هیأت علمی می‌سوزد، اقلأ به درک و تجربه جناب دکتر معین وزیر جدید علوم و آموزش عالی در این مورد که علم بازنشستگی ندارد احترام بگذارید، دیگر اینکه برای پیش کسوتها و تجربه‌داران امتیازاتی در نظر بگیرید و به اسم علم بر سر آنها جماع نکوبید، ثالثاً



مورد تأیید مقامات بالا هم قرار گرفته است. ظاهراً باید از چنین آدم فعال و بااصطلاح اعجوبه‌ای قدر دانی شود، اما این قدردانی، اخراج او از هیأت علمی و پایان دادن به قراردادش بود. چون ممکن است سؤال شود که این آقا شاید مسأله سیاسی یا اخلاقی داشته است؟ اما بعرض می‌رساند همین شخص به سازمان بالاتری رفت و در همانجا عضو هیأت علمی شد، پس مورد سیاسی، اعتقادی و اخلاقی نداشته است. فقط این سؤال مطرح می‌شود چرا آن سازمان بالاتر قدر علم را شناخت و او را پذیرا شد؟ آیا به دلیل توانمندی‌های علمی او بوده است؟ و او حالا هم با لوله آزمایش سر و کار دارد؟ با تأسف باید بگویم این شخص با آن معلومات علمی حالا در سازمانی فعالیت می‌کند که بهترین وسیله آزمایشش جای قند پهلو است، درست فهمیده‌اید. حالا گاهی این بزرگوار پیدا می‌شود و بمن می‌گوید یک چیزهایی ننویس که

همین جای قند پهلو را هم از من دریغ کنند و در صف کوپن بمانم.

حالا به مواردی دیگر اشاره می‌کنم... یکی از اعضای هیأت علمی می‌گفت که برانر مسایل موجود بین گروه، او را دنبال نخود سیاه فرستادند، یعنی مدت هشت سال هفته‌ای دو تا سه روز او را مأمور خدمت در یکی از بیمارستانها کردند. این جناب هم از مرخصی استحقاقی ۴۵ روزه یا بیشتر استفاده نکرد. یکی از زمانها که خواستار خرید مرخصی شد ریاست محترم وقت دانشگاه صریحاً باو نوشت که تو همچو مأموریتی نداشته و آنجا نرفته‌ای یا اگر رفته‌ای «فول پتالی» بوده! حالا مرخصی تو خریده نمی‌شود که هیچ باید دو هفته هم از ذخیره تو کم شود! نکته جالب این که آن آقا می‌گفت اگر کار من غیبت محسوب می‌شود هشت سال بوده، نه دو هفته. اگر حکم آقایان معتبر است پس چرا به آن اعتبار نمی‌دهند؟ جرای بجای حق مأموریت یا تشویق چنان کار

موفقیت‌ها به اینجانب و امثال من تعلق ندارد، بلکه متعلق به همه مردم شریف ایران است. ما انتظار به به، چه چه نداریم، اما متوقع هم نیستیم که برخی از مسئولان از این قبیل موفقیت‌ها خشمگین شوند!

جالب است میخی در دست گرفتند که اگر لازم شد لاستیک ماشین را که راه می‌رود پنجر کنند. در این مورد اگر کسی مدرک بخواهد مدرک کافی برای ارائه وجود دارد. اما نگارنده برای خود قلم نمی‌زند بلکه صحنه‌هایی می‌بیند که اگر ناگفته بمانند جنایت و خیانت است.

از یکی از اعضای هیأت علمی شروع می‌کنم که دو تخصص در داروسازی و ایمنی‌شناسی دارد. این بنده خدا در بدو کار خود، یعنی باصطلاح زمانی که هنوز صفر کیلومتر بود، دست بپلم شد و ده. دوازده کتاب علمی پرشته تحریر درآورد، سرپرستی بیش از صد و پنجاه پایان‌نامه تحقیقی را بر عهده گرفت و چند دارو اختراع کرد که بعضی از آنها ثبت رسمی شده و

ضوابطی تدوین کنید که همکاری و ارتقای علمی جای کوبیدن هم را بگیرد و افراد هیأت علمی با توجه به شایستگی‌هایی که داشته و دارند به حق خود دست یابند.

اخراج، پاداش تحقیق و ابداع!

چون ممکن است کسانی که این سطور را می‌خوانند گمان برند نویسنده از کسانی است که فعالیت علمی و تحقیق نداشته و حالا از ترس تصفیه دست بپلم شده لازم می‌داند مطالبی چند درباره دانشگاه و نیز تحقیقات و فعالیت‌های خود ارائه کند تا خیلی‌ها متوجه شوند چرا یکی از دانشیاران فعال این مملکت لغت (دانشگاه) را بکار برده است.

در آغاز این بحث این نکته را مطرح کنم که اینجانب در تعداد زیادی از کنگره‌های مجامع بین‌المللی بویژه چشم پزشکی حداقل ۱۵ مقاله علمی را مطرح کرده‌ام که مورد تأیید همان کنگره‌ها قرار گرفته است. افتخار این گونه

○ یک استاد: اگر هگسی پشت هیزی بنشیند در مورد نریا ماده بودن آن تحقیق هی کنند، لها برای من به اندازه هگسی هم ارزش قائل نشدند.

فرمودند که اگر گوشت خودش را به گربه نشان ندهد آب از دهان گربه راه نمی‌افتد و میو میو نمی‌کند!

تازه معلوم شد که خفاش شب دارد مثل توخافسکی^(۱) بعد از مرگ تیرته می‌شود و شاید فردا از او قدردانی هم شود! لابد از همین مختصر توانسته‌اید جو موجود را حدس بزنید و دیگر فکر نکنید سطح علم و دانش در مملکت ما بالا رفته، آنقدر بالا که وزیر سابق بهداشت می‌گفت: ما تو گوش سل و جذام و بیماریهای عسفونی زده‌ایم، در پیوند قلب به انگلیس رسیدهایم و اگر پیوند پانکراس و ریه هم انجام شود تنه به تنه آمریکا می‌زنیم. عده‌ای هم برای او کفهای ممتد می‌زدند انگار پرسپولیس یا پیروزی گل سوم را وارد دروازه الزوراء کرده است. البته نگارنده این سطور، با فاصله کمی بالای سکو رفت و این حرفها را تکذیب کرد و به عرض رساند سل و جذام و سیاه زخم کارمندان وزارتخانه نبوده و نیستند که تصفیه و اخراج شوند باز همان آدمها دست زدند!

شاهین علم و تیر زهرآگین

اگرچه این مقاله در دفاع از هیأت علمی و پرسنل دانشگاهها تنظیم شده اما اینهم حقیقت دارد که بر اثر وجود ضوابط منفی و نقطه‌نظرهای نادرست دانشگاه بیمارست. بعضی بیماریهای دانشگاه در سطح بالا، و از جمله مدیریت، عبارتند از دهن‌بینی- قضاوت عجولانه- بی‌حرمتی به پیش کسوتها- یک بعدی درباره مسایل اندیشیدن- فریفته یک تکنیک و یک شخص (خاصه بیگانه و آمریکایی) بودن- وقت هدر دادن- دیکتاتوری و دلبخواهی کار کردن- خود را سیمرخ پنداشتن و بدیگران بها ندادن. من فقط به دو مورد زیر اشاره می‌کنم: یکی از اساتید خوب دانشگاه یک وقت مقاله‌ای از من خوانده و به واژه میترامایسین که اسم دارویی است توجه کرده بود. راست است که اگر فرهنگستان متعهد و مسئولی داشته باشیم باید

برخی‌ها بکوبند و یا سبب بسته شدن بعضی مؤسسات مفید شوند؛ بیمارستانهایی مثل جاوید- جامی هر عیبی داشتند سالها جوابگوی عده‌ای بیمار بودند و آنها را درمان کردند. اگر خدمات آنها در آن زمان منفی بود پس مسئولین آن زمان را محاکمه کنید و از ایشان توضیح بخواهید، اگر مثبت بود چرا آنها را بستید و وسیله درمان بعضی بیماران را از آنها گرفتید؟ مسأله اینست که هر کس از راه می‌رسد، سلیقه‌ای دارد که بر مبنای آن منم منم می‌زند و خود را ماوراء انس و جن می‌پندارد.

یک معاون پژوهشی بجای میدان دادن به کار تحقیق، با استاد دست به یخه می‌شود که تو از نزدیک بینی چه می‌دانی؟ اما جالب است که خودش شاگرد همان استاد بوده است، و به توصیه او رشته مورد تخصص خود را انتخاب کرده است و اصلاً توجه نمی‌کند این آدمی که توی سرش می‌زنند از یکی از سازمانهای بزرگ بین‌المللی و بوسیله یکی از محققین طراز اول جهانی مورد تشویق و تقدیر قرار گرفته، آنها در زمینه نزدیک‌بینی! تو سری زدن به همین جا خاتمه نمی‌یابد بلکه البته مانع می‌شوند که او برود مقاله‌اش را در خارج ارائه دهد، و بعد هم می‌گویند اشتباهی لپی شده است، می‌گویند در این مورد اشتباهی لپی کرده‌ایم، اما در مرحله بعد مانع می‌شوند که دانشجو برای گذراندن تز خود زیر نظر این استاد کار کند.

گوشت لذیذ و میو میوی گربه!

این بساط خجالت‌باریکی از دانشگاههای ماست. اما چند کلمه هم از مادر عروس بشنوید...

یکی از مسئولین بلند پایه دانشگاهها با عده‌ای از والدین دانشجویان گفتگویی راجع به سرویس دانشگاه در حوالی تهران داشت. بعضی از والدین راجع به نامرتب بودن سرویس و خطراتی مثل ماجرای خفاش شب سخن گفتند. جناب استاد که در بعضی صلاحیتهای ایشان تردیدی نیست و ما هم ایراد نمی‌گیریم، افاضه

ندان شکتی انجام می‌شود؟ چرا ژوسای سازمان اصلی و بیمارستانی که من مأمور خدمت در آن شده‌ام درین باره سکوت کرده‌اند؟ بالاخره اگر آن عالیجناب راست می‌گفت چرا من هنوز به آنجا می‌روم؟ وی به شوخی گفت: اگر یک مکس پشت میزی بنشیند بررسی دقیق می‌شود که نریا ماده است؟... حالا من قدر مکسی ارزش نداشته‌ام! جالبتر اینکه این آقا استادی ارائه می‌داد دال بر اینکه طبق حکم باید فرضاً دو روز در هفته در آن مرکز باشد، اما طبق امریه باید دو روز دیگر هم باشد. وی می‌گفت: اگر ایراد هم بگیری که چرا روی کاغذ حرف خود را اصلاح نمی‌کنید عنوان می‌شود تو اجرای دستور کن حرف زیادی مخالفت با نظام است. و باز عنوان می‌کرد که من در این قسمت زیر یا فوق تخصصی هشت سال تجربه اندوختم اما حکم بنام کسان دیگری صادر و به آنها درجه فوق تخصص یا زیر تخصص اعطاء کردند.

لعل شیرین به کام خسرو شد

کوه بیهوده می‌کند فرهاد

آقایان مسئولین محترم اینها باز کردن آبخس و درمان بیماری دانشگاه است، فاش کردن کتاب اسرار مگوی مهوش نیست! وی گفت این داستان دنباله‌دار هنوز ادامه دارد و ریاست سابق دانشگاه گفت مرغ یکپا دارد که دارد، نامه خود را اصلاح هم نکرد گمان نرود من با کار کرد در سازمان دوم مخالف هستم که بعکس به آن کار هم علاقه دارم، اما اگر این آقایان به اسلام و مملکت عقیده دارند و برای بیماران احترامی قائل هستند وسایل لازم را تهیه کنند. یکی از معاونین سطح بالای دانشکده که هنوز هم آن پست را دارد یکبار داستان را شنید و گفت بی‌شرف باشم اگر وسایل خود را در خدمت آن درمانگاه قرار ندهم. عرض شد که شما تلاش کنید از راه مقررات این درمانگاه مجهز شود و در یک مرحله دیگر قرارشد از وسایل ذخیره در انبار، آن درمانگاه را مجهز کنند. متأسفانه وسایل مورد نظر در راه هوایی با هواپیمای نامعلومی مفقود شده و الآن چند سال است چشم به انتظار آن هستیم!

شنیده بودید که در قدیم پیراهنهای کهنه را حراج می‌کردند و می‌فروختند. اما حالا بشنوید که بیمارستانها را هم می‌فروشند. بیمارستانهای تختی و اخوان با آنهمه خدماتی که انجام می‌دادند حراج شدند و به فروش رفتند! روشهای جاری و ضوابط من در آوردی خوب به دست عده‌ای می‌دهد که مرتباً بر سر

○ در محیط دانشگاه خیلی‌ها فقط به فکر تقلید محض هستند و به هر ابتکاری می‌خندند، آنهم به پیش‌کسوتان خود.

می‌زد. اینکه او استعداد فوق‌العاده داشت بجای خود، ولی اینکه هنوز بهترین بازیکن بود بدلیل نزول سطح کیفی فوتبال ما بوده ولاغیر. استاد معظم دکتر لشگری در ۷۲ سالگی ۵ جلد کتاب چشم پزشکی نوشت که جوجه‌های تازه به دوران رسیده نه قدر آن را می‌دانند و نه مثل آن را می‌نویسند. البته ایشان همان بوده‌اند که هستند. این سطح علمی است که پائین افتاده و حالا فلان معاون دانشگاه بگوید نگفتم جلوی کتاب دکتر لشگری را بگیرد من آن روز حق داشتم! به اسم‌ها کاری ندارم، چون همه منفی مطلق نیستند خدمتهایی کرده‌اند. روش ما هم پيله کردن به یک نام نیست.

یک استاد محترم هم ایراد محترمانه می‌گرفت که افرادی که در مقاله قبلی نام بردی- مثل دکتر قریب و دکتر چمران و دکتر مشکور و دکتر آرمین و غیره- غالباً محصول ایران نبوده‌اند. عرض شد بعضی از اینها محصول ایران بوده‌اند و هنوز در آمریکا اساتیدی مثل دکتر فرحناک اسدی داریم که محصول خالص دانشگاه‌های ما هستند و ثانیاً این افراد شخصیت علمی خود را در بستر فرهنگی دانشگاه تهران متحول ساختند و به کمال نسبی رساندند. امیدواریم شخصیهائی مانند آنها زاده شوند و بر حرف ما که دانشگاه از زادن این افراد عاجز مانده خط رد کشیده گردد.

* قبل از تدوین مقاله دکتر (ع) از معاونین آموزش دانشگاه را ملاقات کردیم که فرمودند از هر مقاله انتقادی و بی‌غرضی استقبال می‌کند امیدواریم به وعده خود وفا کند و به خشمش نیاورده باشیم!

و مؤخره:
سرانجام این چند نکته به مقاله افزوده می‌شود ۱- یکی از اساتید بازنشسته را در راه دیدم و بحث مقاله قبلی من پیش آمد. فرمودند که کم کم داریم راه طالبان را می‌رویم؛ یعنی قبیله‌بازی. پرسیدم چطور؟ گفت دیروز دور شهر خاصی مثلاً کاشان بود، و در فلان اداره همه کاشیها سر کار آمدند حالا که یک دانش

و دکتر آزاد، روشهای درج شده در کتابهای بین‌المللی داشتند حالا هم در فکر تقلید محض هستند و بهر ابتکاری می‌خندند آنهم خنده به کسی که پیش‌کسوت آنهاست.

دیدم سر تکان می‌دهند که بالاخره جان بیمار مطرح است. من نمی‌دانم چه کسی بخورد اینها داده که فرضاً متد دکتر بهشتی یا دکتر ضرابی در جراحی پلک و مانند آنها به قیمت جان افرادی تمام شده، لیکن شاید تجربه طولانی من نشان می‌دهد که کارهای تقلیدی آن هم سرسری و بدون فهم از غرب و آمریکا به قیمت جان نه یکی دو نفر بلکه صدها نفر منجر شده است. دیدم جو همانست، نمی‌شود نفس کشید و لذا بعضی پیش‌کسوتها از ترس هو شدن از گفتن تجربه و ابتکار خود ابا می‌نمایند.

یک آدمی شایستگی‌هایی داشت و آمد این جریان تقلیدی را نوعی سرعت بخشد، یکرز بخاطر این تقلید دختر ۷ ساله‌ای را به نود کیلو وزن رساند، همه دست زدند که علم ترقی کرد، و فکر نکردند سرنوشت آن دختر چه شد؟ آیا دوباره بحال اول برگشت؟ آیا لاغر شد؟ آیا مرد یا زنده ماند؟ تا جایی که یادم هست او خوب نشده بود. این آدم که منکر شایستگی‌های او نیستم سالهای سال دور از ایران زیست حال آنکه قانون فرصت مطالعاتی هیأت علمی بیش از ۶ ماه نیست (البته در قانون تبصره برای نور چشمیها مرقوم نشده ولی ما قانون غیرمکتوب هم داریم) حالا سالهایی هم که در جنوب خلیج فارس بوده جزو سوابق علمی و تحقیقاتی اوست و با آسانسور طبقه اول استاد ممتاز هم شده است. باز می‌گویم من با شخص خاصی کار ندارم، ضوابط را درست کنید، به روابط نام علم ندهید.

محصولات علمی ایران!

* در اینجا بدو نام اشاره کنیم: یکی علی پروین در سطح فوتبال و دیگر دکتر لشگری در سطح طب. یادم می‌آید که چند سال قبل علی پروین هنوز بازی می‌کرد و بهترین گلها را

اول کاری که می‌کند شناساندن واژه‌های ایرانی در طب باشد؛ مثل همین ریشه میترا که نام دریاچه میترال دولختی (شبیبه کلاه کشیشان میترای و سپس کشیشان مسیحی بوده و بخاطر شباهت باین نام موسوم شده)- میتریداتیسیم (نام نوعی مصونیت تدریجی به سموم است) و میترامایسین (نام نوعی داروی پاژت Paget). چون اینها را نمی‌دانند به آدم بر و بر نگاه می‌کنند که این چرندیات چیست؟ علم دارد به زهره می‌رود سگ لایکا به ماه رفته پارس هم کرده است! این بزرگوار مدتی وقت مرا گرفت که میترامایسین وجود خارجی ندارد بلکه میتومایسین است، وقتی به وی عرض شد میتومایسین که داروی ضد سرطانی است و بصورت قطره رقیق شده برای درمان ناخنک هم بکار می‌رود چیز دیگری است و کاربرد آن هم تازگی ندارد و من حدود ربع قرن قبل مقاله‌ای از دکتر khana استاد دانشگاه پنجاب در زاهدان راجع به میتومایسین در ناخنک دریافت کردم چپ چپ نگریست و فکر کرد چرند پرند می‌گویم. اینهم درد بزرگی است که فرهنگستان کوتاهی می‌کند. اتیمولوژی یونانی ذکر می‌شود ولی ایرانی یاد نمی‌شود! دانشجویان و حتی اساتید اسم داروها را نمی‌شناسند (حالا این بزرگوار رکود علمی نداشت بلکه با آسانسور درجه یک بالا هم رفته!)

مثال دوم یک روز به دفتر نشر دانشگاهی رفتم و مطلبی راجع به واژه خشبات که اصل آن خشب (فارسی باستان- شب) و پات (نگهبان) می‌باشد و در اصل کشتیهای شب‌پیما یا نگهبان شب است تقدیم کردم، نیز راجع به قانون ادغام در فارسی باستان مطالبی عرض شد این مطالب قبلاً به اطلاع دو نفر از اساتید زبان‌شناس و خیلی از کارشناسان رسیده بود و آنها بر آن مهر تأیید زده بودند، حالا من به درست بودن مطلب کمتر کار دارم بحث من اینست که یکی از مسئولین بلند پایه کمی چپ چپ نگریست و دلسوزانه! هشدار داد آقای دکتر نمی‌ترسی این تیرهای زهرآگین به شاهین علم بخورد، آنرا مجروح کند و بمیراند؟ کمی در فکر سلامت علم باش! دلم سوخت که محیط علمی ما چه اندیشه‌هایی را پرورده است.

چند روز پیش در بیمارستان از اینکه علم ما بصورت تقلید محض شده و همان داستان نقاشی مار و نوشتن مار، سخن می‌گفتم و عرض کردم اگر زمانی مرحوم دکتر باستان یا دکتر بهشتی- از پیش‌کسوتان موجود- و دکتر ضرابی

پژوه مشهدی سرکارست تند تند مشهدیها به پست گمارده می‌شوند. گفتم این را هم می‌نویسم. ۲- یکی دیگر از اساتید محترم که پست والایی دارد به من رسید و گفت مقاله و عکس شما را در مجله کشاورز (منظور گزارش است!) زیارت کردیم گفتم چه طور بود گفت خیلی عالی بود. در دلم بحال خودم خندیدم چون اگر چه من به آن آدم ارادت دارم و بمن لطفها هم کرده اما بسیاری از آنچه نوشته بودم به مؤسسه‌ای مربوط بود که من و ایشان در آنجا کار می‌کنیم، دیدم عوض کانال یک به کانال دو رفته‌ایم و تازه حضرت والا اسم مجله ما را کشاورز دانسته است! عیبی ندارد بزرگان علم دم‌شناسی ما را بدون دم و خاصیت فرض کنند، همینقدر که به ما لطف کنند و بر قلم ما زنجیر نکنند از آنها سپاسگزاریم. البته دوست اخیر مورد نظر نبود چون هنوز هم عرض می‌کنم حسن نیت او زبان‌دست.

۳- از یکی از مسئولین پرسیدم چرا جلوی تزاها را گرفته‌اید و در انحصار گروه خاصی قرار می‌دهید گفت آخر جوانها باید ارتقاء یابند گفتم

وقتی در بعضی زمینه‌ها کار نمی‌شود و دنبال آن نمی‌روند (لابد چون کارانه ندارد بدرد دنیا نمی‌خورد) و ضمناً برای قدیمها به دلیل کم کاری اخطار می‌دهد (مثل مسابقات کشتی آزاد و فرنگی قهرمانی جهان) در فکر فرو رفت و خنده‌اش را به سکوت بدل کرد! گاهی سکوت بد چیزی نیست!

۴- ماجرای اخراج ۷۶ دانشجو:

در اول مهرماه اعلامیه اخراج ۷۶ دانشجو بدلیل کم کاری در یکی از دانشگاههای اطراف تهران درج شد که بعضی از آنها ورودی سال ۷۲ یعنی ۵ - ۴ سال قبل بودند. حالا میلیونها تومان پول پرداخت شده و چند سال گذشته دانشجو باید با یک تیپا و کلمه محترمانه خوش گلدی دنبال سربازی یا کار محترمانه دیگری برود! راستی آموزش چه معنی دارد؟ کدام سازمان در آموزش کوتاهی کرده؟ برای اینکه سالهای عمر این دانشجویان هدر نشود به کجا باید متوسل شد؟ راستی راهی جز اخراج وجود نداشته است!

ضمناً خودکشی برای اینگونه دانشگاهها

آیا مرگ به خاطر سراب نیست؟
 هـ در جراید بحث از خودکشی دانشجویی به میان آمد که نتوانسته بود شهریه دانشگاه را بپردازد و لذا راه یافتن او به دانشگاه منتفی می‌شد. این صحنه تأسف بار را با شکایات متعدد دانشجویان راجع به خوابگاهها- دانشجویان دانشگاههای غیرانتفاعی درباره وضع نامعلوم مدرک آنها- شهریه‌های بالای دانشگاهها و مسایل دیگر درهم می‌آمیزیم. درین حالت بد نیست اشاره کنیم که اینهمه پول و وقت صرف می‌شود و یک نفر لیسانس فرضاً مددکاری می‌گیرد، حالا می‌آیند و بجای این لیسانس در یکی از معتبرترین بیمارستانها آشنیز یا پستی را در همان پست قرار می‌دهند و به لیسانسیه می‌گویند برو ماشین نویس بشو. این را می‌گویند ضوابط درست در دانشگاهها!

۱- نواحی فکسی فرمانده ارتش سرخ که بدستور استالین وی را اعدام کردند اما بعد از او رفع اتهام شد.





شهریه رایگان
 قرارگاه سازندگی خاتم الانبیا
 سپاه کام

سپاکام

مخابرات

الکترونیک

کامپیوتر

آموزش

تأمین اقلام از داخل و خارج

مشاوره فنی و بازرگانی

پشتیبانی فنی

تعمیر و نگهداری

راه‌اندازی

نظریه

دفاتر نمایندگی در استانهای:

شعبه خراسان: ۰۵۱ - ۸۲۸۰۳۵ - ۰۵۱ شعبه خوزستان: ۰۳۹۰۱۵ - ۰۶۱

شعبه اصفهان: ۰۶۱۵۶۲۰ - ۰۳۱

دفتر مرکزی:

تهران، میرداماد غربی، تقاطع آفریقا، پلاک ۲۷۸

تلفن: ۳ - ۸۷۷۶۵۶۱، فاکس: ۸۷۷۶۵۶۱